

مؤمن نیست مگر اینکه سه خصلت در او باشد



روایات حضرت امام رضا علیه السلام این است که: «لا يكون المؤمن مؤمناً حتى يكون فيه ثلاث خصال، سنة من ربه و سنة من نبيه و سنة من وليه: 1 مؤمن، مؤمن نیست مگر اینکه سه خصلت در او باشد: يك خصلت از پروردگارش، يك خصلت از پیامبرش و يك خصلت از امامش.»

مقاله ای از آیت الله سیدرضی شیرازی یکی از روایات حضرت امام رضا علیه السلام این است که: «لا يكون المؤمن مؤمناً حتى يكون فيه ثلاث خصال، سنة من ربه و سنة من نبيه و سنة من وليه: 1 مؤمن، مؤمن نیست مگر اینکه سه خصلت در او باشد: يك خصلت از پروردگارش، يك خصلت از پیامبرش و يك خصلت از امامش.>

در مورد این حدیث لازم است چند نکته عرض کنم: اول اینکه اگر می فرماید مؤمن، مؤمن نیست، منظور آن است که مؤمن اگر این صفات و خصوصیات را نداشته باشد، ایمانش کمال ندارد. این کلام مثل آن است که بفرماید: نماز شما نماز نیست، مگر آنکه در آن حضور قلب داشته باشید یا به جماعت خوانده باشید. در واقع منظور آن است که اگر با حضور قلب یا به جماعت بخوانید، کمال لازم را خواهد داشت.

نکته دوم اینکه کلمه مؤمن در روایات، به معنای شیعه است. پس منظور امام این است که شیعه وقتی شیعه واقعی است که در او سه خصلت وجود داشته باشد، وگرنه شیعه واقعی نیست. چون مگر برای شیعه بودن همین اسم شیعه کافی است؟ آیا بس است که انسان بگوید: من علی علیه السلام را دوست دارم و قربان او می شوم؟ کارهایی مثل سینه زدن یا اشک ریختن برای شیعه بودن کافی نیست، بلکه کمال شیعه بودن به آن است که انسان این خصلت ها را در خودش ایجاد کند. همه می دانیم در روز قیامت انتساب های خانوادگی یا اسمی به اهل بیت علیهم السلام دردی دوا نمی کند بلکه آنجا عمل لازم است: «فإذا نفخ في الصور فلا أنساب بينهم يومئذ> 2 خدا با کسی قوم و خویش نیست، او به کارنامه ما می نگرد.

خداوند متعال صفات و خصلت ها و اسماء نامتناهی دارد که هزار اسم آن را در دعای جوشن کبیر می خوانید و مؤمن طبق فرموده معصومین باید متخلق به اخلاق و صفات الهی باشد: «تخلقوا بأخلاق الله: خوی و اخلاق الهی پیدا کنید.> اخلاق جمع خلق است؛ ما يك خلق داریم و يك خلق. انسان، ظاهر و بدنش ترکیب و هیأتی دارد؛ مثلاً شما آدمی با قد بلند، پوست سفید، چشמהای زاغ، و ابروهای کشیده و محاسن زیبا هستید. این هیأت مربوط به قیافه و ظاهر و ماده و بدن شماست. اگر می گویند: فلانی زیباست، یعنی از ترکیبی که در اجزای بدن او پدید آمده، تناسبی به دست می آید که این تناسب دلنشین است. اگر قرار بود شما لبهایی بسیار کلفت، پیشانی و قد کوتاهی داشته باشید یا چشمهائتان بسیار ریز بود، می گفتند: فلانی زشت است؛ یعنی اجزای بدن او با هم متناسب نیستند. اینها همه مربوط به خلق است. وقتی کلمه خلق استعمال می شود که امور ظاهری انسان مورد نظر قرار می گیرد.

اما کلمه خلق در مورد بعد دیگر انسان استعمال می گردد. انسان دو بعد دارد که یکی از آنها مادی است و دیگری مجرد از ماده است که به آن روح گفته می شود. همان گونه که بعد مادی انسان دارای قیافه و هیأت است که گاهی زیباست و گاهی زشت، بعد غیر مادی او نیز گاهی زیبا و گاهی زشت است. افرادی پلنگ صفت هستند. مگر می شود با این عده حرفی زد و گفت بالای چشم شما ابروست؟ تا چنین حرفی به آنها بزنید، مثل پلنگ به انسان حمله می کنند و انسان را می درند. برخی افراد تا ذره ای قدرت پیدا کنند، ولو به اندازه يك کارگر ساده یا منشی، به قدری با مردم بد رفتار می کنند که حد و حساب ندارد. وقتی می پرسید: آقای مدیر کل تشریف دارند؟ با اخم جواب می دهند و بی احترامی می کنند، اصلاً حاضر نیستند بیش از يك کلمه جواب بدهند. گاهی اوقات تلفنی را اشتباه می گیرید؛ فردی که از آن طرف صحبت می کند، یکدفعه عصبانی می شود که چرا مزاحم می شوید؟ در حالی که شما هیچ قصد مزاحمت نداشته اید. این را پلنگ صفتی می گویند. در منزل گاهی ممکن است خانم سفره را دیر حاضر کند و غذا به تأخیر بیفتد یا غذا مطبوع نباشد، اخمها را در هم می کنید و می پرید که: این چه وضع غذاست؟ من از صبح سر کار بوده ام و گرسنه و تشنه به خانه آمده ام، این چه غذایی است که می دهید؟ شما در اینجا بهانه ای به دست آورده اید و با این بهانه احساس قدرت می کنید و همین احساس قدرت، سبب می شود که پلنگ صفت شوید.

انسانی که به خودش نرسیده باشد، این گونه می شود. به خدا من خودم را می گویم که اگر يك صدم آنچه به ظاهر می رسیدم، به باطنم رسیدگی می کردم، وضعم بهتر از اینها بود. آنقدری که دقت دارم لباسم مرتب باشد، یقه ام کتیف نباشد و اتوی قبایم خوب باشد و جلوی آیینیه می ایستم و خود را مرتب و منظم می کنم، اگر به باطنم می رسیدم و زشتی هایم را بر طرف می کردم و محاسبه می نمودم که چه بدیهایی دارم، خیلی بهتر از اینها می توانستم باشم.

عرفا می گویند پایه اول سیر و سلوك «يقظة> است؛ یعنی بیدار بودن و آگاه شدن؛ اگر انسان بیدار و آگاه نباشد، نمی تواند از بیماریهایش مطلع گردد. مشکل ما این است که خیال می کنیم سالم هستیم و باطن خوبی داریم. آیا طمع خودمان را نمی بینیم؟

حرص و پول اندوزی خود را نگاه نمی‌کنیم؟ چه کلاه‌هایی که می‌خواهیم بر سر خدا و پیامبر بگذاریم! این همه گرفتار وجود دارد، در حالی که برخی پولشان را متراکم کرده‌اند. برخی هر چه افراد بدبخت را بیشتر می‌بینند، حرصشان بیشتر می‌شود و می‌گویند: نکند که ما هم يك روزی مثل اینها شویم! لذا پول را بیشتر نگه می‌دارند. مگر معتقد نیستید که اگر این اموال را در راه خدا بدهید، خدا نیز از دست دیگر به شما بهتر از آن را می‌دهد؟

چندی قبل برای خود من اتفاق افتاد که خبر دادند یکی در قم عباي مناسب ندارد. يك شال عباي رشتی دوخته نشده داشتم، دادم تا مسافری برای ایشان ببرد. ظهر که از مسجد به منزل آمدم، دیدم که يك هدیه برای من آورده‌اند. باز کردم، دیدم از طرف یکی از دوستان که سالها او را ندیده بودم، يك عباي نایینی دوخته شده برایم آورده‌اند. بله، كمك کردن به مردم جوابی به این زودی و حتی زودتر از اینها دارد. این پولها را برای چه کسی انبار کرده‌اید؟ آیا برای بچه‌هایتان که اصلاً به درد شما نمی‌خورند، می‌خواهید بگذارید؟ والله بچه‌ها معمولاً به درد ما نمی‌خورند، همان‌طور که خود ما به درد والدین‌مان نخوردیم. مگر من و شما چه مقدار به یاد آنها هستیم و با این همه ثروت، چقدر برای آنها خیرات داده‌ایم که بچه‌های ما برای ما انجام دهند؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «تخلقوا بأخلاق الله: خودتان را به اخلاق و صفات الهی متصف نمایید. ببینید خدا چگونه است، خود را آن‌گونه نمایید. انسان تا خدا گونه نشود و صفات خدا را در خودش پیاده نکند، عبودیت پیدا نمی‌کند. اگر می‌گوییم پیامبر(ص) عبد خداست، یعنی چه؟ من که ادعا می‌کنم عبد هستم، با پیامبر(ص) که می‌گویم عبد است، چه فرقی دارم؟ عبودیت ایشان به این معناست که او تمام صفات خدا را در خودش پیاده کرده و اخلاق و خصلت‌هایش خدایی شده است. انسان وقتی که خودش را شبیه خدا کرد، آن وقت می‌تواند معجزه و کرامت داشته‌باشد. اسم مرحوم آقا شیخ حسن علی نخودکی را زیاد شنیده‌اید، او چنین انسانی بود. مزرعه‌ای در کنار مشهد داشت، گندم در آن می‌کاشت و خودش درو می‌کرد و آردش می‌نمود و در منزل نان می‌پخت. من او را دیده بودم. شما هم می‌توانید شبیه او باشید، فکر نکنید که راهها بسته شده است. پیامبر(ص) فرمود: «لو لا أن الشياطين يحومون على قلوب بني آدم، لنظروا إلى ملكوت السماء:3 اگر شیاطین(یعنی صفات بد) دل انسانها را در اختیار نمی‌گرفتند، آنها عالم غیب و باطنش را مشاهده می‌کردند. با این حساب می‌توان اموات را دید و با آنها صحبت کرد، می‌توان امام را هم دید و به ایشان سلام کرد و جوابش را گرفت. برای شنیدن جواب سلام امام لازم است سمعك مخصوص داشته باشیم که هر گوشی آن را ندارد. این سمعك را وقتی می‌توانیم داشته باشیم که پلنگ‌صفت نباشیم، تکبر نداشته باشیم...&

راز پوشیدن

امام رضا علیه‌السلام فرمود: «مؤمن، مؤمن نیست مگر اینکه سه خصلت در او باشد؛ یکی از خدا و دیگری از نبی و دیگری از ولی خدا. از خدا چه خصلتی باید در او باشد؟ کتمان سر. چرا امام این خصلت را از میان همه خصایص حضرت حق انتخاب فرمود؟ کتمان سر یعنی چه؟ کتمان سر یعنی اینکه انسان باید ظرفیت داشته‌باشد. کتمان سر در مقابل افشای سر است. افشای سر نشان‌دهنده ضعف شخصیت و روح است. بچه‌های كوچك تا وارد خانه می‌شوید، جلو می‌دوند و حوادثی را که در خانه گذشته، فوراً به اطلاع می‌رسانند. این به خاطر عدم وجود ظرفیت است. اما خانم خانه برای خبر دادن صبر می‌کند تا شما لباستان را درآورید، بعد يك لیوان آب خنك به دستتان می‌دهد، بعد از رفع خستگی، اخبار را به اطلاع می‌رساند.

یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله ابوطلحه انصاری نام داشت. او به خواستگاری زنی آمد و مهریه‌اش را تعلیم يك سوره قرآن قرار داد. خداوند فرزندی به این زوج داد. بعد از مدتی بچه مریض شد و در حالی که ابوطلحه در منزل نبود، فوت کرد. ابوطلحه که آمد، همسرش مثل همیشه مهربانی کرد و از او دلجویی نمود. غذایی آماده کرد و با یکدیگر خوردند. بعد به ابوطلحه رو کرد و گفت: «اگر ما از همسایه امانتی گرفته باشیم و روز بعد بیایید و امانتش را بخواهد، اشکالی دارد؟& ابوطلحه گفت: «نه، چون مال خود اوست.& زن گفت: «خدا به من و تو فرزندی داد که نزد ما امانت بود و اکنون او را از ما پس گرفته است، آیا این اشکالی دارد؟& قدرت این زن را در کتمان سر ببینید! ملاحظه کنید که چه ظرفیتی در پنهان کردن این مشکل و بیان به‌موقع آن دارد. اگر يك زن معمولی بود، چه می‌کرد؟ تا مرد وارد خانه می‌شد، شیون می‌کرد و خود را هلاك می‌نمود و به دنبال آن، مرد تحت تأثیر قرار می‌گرفت و اوضاع و احوال در مسیر دیگری به جریان می‌افتاد.

کتمان سر یکی از صفات الهی است. خداوند اسراری که ما داریم، بر یکدیگر مخفی کرده است. اگر کتمان سر نبود، ما نمی‌توانستیم با یکدیگر زندگی کنیم و من هم نمی‌توانستم امام جماعت باشم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام خیلی زیبا می‌فرماید: «لو تکاشفتم ما تداثفتم:4 اگر یکدیگر را می‌شناختید و دل‌های شما برای یکدیگر معلوم می‌شد، جنازه‌های‌تان روی زمین می‌ماند و یکدیگر را دفن نمی‌نمودید!& اگر کسی فوت می‌کرد و اسرارش را می‌دانستید، به یکدیگر می‌گفتید: او را رها کنید، چون آدم خوبی نبود، در حالی که ما بر جنازه‌ها نماز می‌خوانیم و می‌گوییم: «لا أعلم منه إلا خيراً و أنت أعلم به منا...&5

کتمان سر در دو جهت است: یکی کتمان سر شخص خودمان که در این باره معروف است که گفته‌اند: «استر ذهبك و مذهبك و ذهابك: سه چیز را به کسی مگو: اول میزان دارایی‌ات را، دوم عقیده‌ات را در مسائل مختلف لازم نیست به کسی بگویی، سوم اینکه

چه جایی می‌روی و محل‌های رفت و آمدت را به کسی مگو.»

جهت دوم کتمان سر، فاش نکردن اسرار مردم است. غیبت کردن یکی از جهاتی است که به وسیله آن سر مردم فاش می‌شود. کسی که غیبت می‌کند، باید بداند «إِنَّ رَبَّكَ لِلْمُرْصَادِ: خدا در کمینگاه است» و از مظلوم دفاع می‌کند. کسی که غایب است، مظلوم است و خدا از او دفاع می‌کند. ما باید مثل خدا باشیم که مرتب می‌خوانیم: «يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ، يَا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ»⁷ همان طور که دوست داریم خدا خوبی‌های ما را ظاهر، و بدیهای را پنهان کند، ما نیز باید همانند خداوند این خصلت را داشته باشیم که اظهار جمیل مردم کنیم و اخفای قبیح ایشان را بنماییم. امان از این زبان که چه نمی‌کند! کتابی از یکی از علمای اصفهان دیدم به نام «آفتهای زبان» که در آنجا به دهها مورد اشاره کرده است.

پس مؤمن کامل کسی است که از خداوند این خصلت را درخود داشته باشد. ما اصولاً چهل را برای خودمان نقص می‌دانیم و علم را کمال تلقی می‌کنیم. حالا علم به اسرار مردم نیز در این بین جزء کمالات ما قرار می‌گیرد و به دنبال آن آگاه کردن دیگران از اسرار مردم نیز جزء وجوه کمال ما قرار می‌گیرد! این تلقی از کمال، صحیح نیست؛ چون فاش کردن اسرار مردم جزء صفات ناپسند است. در روایات فرموده‌اند: «مؤمن کسی است که اگر چیزی برای خود نمی‌پسندد، برای دیگران نیز نپسندد.» آیا دوست داریم بدیهای ما بر دیگران فاش شود؟ اما همه دوست داریم خوبیهای ما ظاهر شود. چاره این خواسته‌ها آن است که با مردم همین گونه باشیم تا خداوند که ساتر قبیح و مظهر جمیل است، با ما این گونه رفتار کند.

مدرسه مروی که در زمان فتحعلی شاه قاجار به دست خان مروی ساخته شد،⁸ قضایای جالبی دارد. او زمانی که می‌خواست کلنگ این مدرسه را بزند، علما و بزرگان تهران را دعوت کرد و کلنگی را هم وسط گذاشت و گفت: «هر کس تا به حال نماز صبحش قضا نشده، اینجا را کلنگ بزند.» هیچ کس حاضر نشد. خود خان مروی جلو آمد و کلنگ را برداشت و زد. این مدرسه ساخته شد و محل سکونت طلبه‌ها قرار گرفت. در طلبه‌ها همه گونه آدمی - از خوب و بد - وجود دارد، همان طور که در همه صنف‌ها چنین است؛ درکاسب‌ها، وکلا، کارمندها و... نیز این قاعده هست. مگر پسر نوح فرزند پیامبر نبود؟ اما خداوند درحق او فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»⁹ در اولاد ائمه نیز خوب و بد بود؛ پس دلیلی وجود ندارد که در علما افراد بدی نباید وجود داشته باشد.

در وقفنامه مدرسه مروی ذکر شده هر طلبه‌ای باید هر روز يك حزب قرآن بخواند و طلبه‌ای که شب بیتوته می‌کند، تا سه ساعت از شب گذشته باید مشغول به مطالعه باشد. برای همین منظور خان مروی به حجره‌ها سرکشی می‌کرد تا ببیند آنها مشغول مطالعه هستند یا خیر؟ آن زمان هم که برق نبود، لذا هر طلبه‌ای چراغی در اتاقش داشت. خان در سرکشی که داشت، داخل یکی از حجره‌ها که نگاه می‌کند، چیزی می‌بیند که نباید ببیند. درب اتاق را می‌زند، آن طلبه با شنیدن صدای در، آن را زیر کتابها پنهان می‌کند. خان مروی وارد می‌شود و سلام می‌کند. ضمن احوالپرسی، از کتبی که او می‌خواند، می‌پرسد و می‌گوید: «این کتاب چیست؟» طلبه هم مثلاً می‌گوید: شرح لمعه است. از کتاب دوم سؤال می‌کند که: «اسم این چیست؟» او هم می‌گوید: این کتاب شرایع است. سومی و چهارمی را می‌پرسد. همین که خان به کتاب پنجم می‌رسد و می‌خواهد آن را بردارد، طلبه می‌گوید: «این کتاب ستارالعیوب است!» خان مطلع می‌شود که نباید عیب و سر این طلبه را فاش کند. خداحافظی می‌کند و از حجره بیرون می‌آید. بعد از مدتی این طلبه آن چنان متحول می‌شود و اصلاح می‌گردد که کمتر طلبه‌ای در مدرسه مروی همانند او بود.

این آثاری است که ستارالعیوب بودن می‌تواند به همراه داشته باشد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «به دوستان حرفهایی را بگو که اگر روزی با تو دشمن شدند، نتوانند آنها را علیه‌ات به کار گیرند.»¹⁰ چه بسیار دوستانی که دشمن انسان می‌گردند؛ چون ممکن است روزی منافع با یکدیگر تراحم پیدا نماید و این افراد علیه شما شمشیر را از رو ببندند. پس اگر با کسی رفیق شدید، هر حرفی را به او نزنید. در حدیث دیگری امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «سِرُّكَ أَسِيرُكَ؛ فَإِنْ أَفْشَيْتَهُ، صَرْتَ أَسِيرَهُ»¹¹ سر تو اسیر توست؛ وقتی آن را افشا کردی، تو اسیر خواهی بود.» پس اصراری نداشته باشید زبانتان را باز کنید و هر حرفی را بزنید. بلکه اول فکر کنید و آثار و عواقبش را بسنجید و سپس حرف بزنید؛ چون «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ»¹² و این که می‌گوییم کتمان سر داشته باشیم، یعنی عاقل باشیم؛ چون برای کتوم بودن لازم است اول فکر کنیم و بعد حرف بزنیم.

مدارا با مردم

اما خصلت دوم باید از پیامبر صلی الله علیه وآله باشد: «وَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمَدَارَاهُ النَّاسُ: آن سنتی که باید از پیامبر در او باشد، مدارا کردن و کنار آمدن با مردم است.» پیامبر اسلام(ص) شخصیت بی نظیری بود که در مدارا کردن با مردم مثالی نداشت. خوشرفتاری با مردم، محبت به آنها و حسن خلق او آنقدر زیاد است که خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَأَنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»¹³ همانا تو به خلق بزرگی آراسته‌ای.» این تعریف قرآن خیلی معنا و مفهوم دارد و عظمت و بزرگی خلق پیامبر(ص) را نشان می‌دهد. اگر او حسن خلق نداشت، این مقدار پیشرفت نمی‌کرد. در علل پیشرفت اسلام خیلی‌ها حرفهایی زده‌اند؛ اما بسیاری از محققان معتقدند که عامل اساسی در این مورد، حسن خلق پیامبر(ص) بود. چه نمونه‌ای در تواضع و محبت بالاتر از اینکه وقتی بچه‌ها در کوچه به ایشان پیشنهاد بازی می‌کردند، جواب مثبت می‌داد. آیا دیده شد که کسی بر پیامبر(ص) در سلام کردن سبقت بگیرد؟ آنقدر صفت

مدارا با مردم در روابط آن حضرت اهمیت داشت که فرمود: «#171؛ اُمّی ربی بمداراه الناس کما اُمّی بآداء الفرائض: 14 همان طور که خدا به من دستور داده تا واجبات را انجام دهم، دستور داده که با مردم مدارا کنم.»

به خاطر همین مدارا و مهربانی با مردم است که آنها به دور او جمع شدند: «؛فَیْمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِیْظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ: 15 اگر آدم سخت‌دل و بداخلاقی بودی، کسی به دور تو نمی‌آمد. این نرمی که داری، رحمت خدا شامل حالت شده است.» او آنقدر خوش اخلاق بود که جاهل قسی‌القلب بی‌سواد ی‌سواد ی‌پا برهنه‌آمد و سرش را در دامن آن حضرت گذاشت و گفت: «؛حَدَّثَنِیْ یَا مُحَمَّدٌ: مُحَمَّدٌ، بَرَأَیْمُ صَحِیْبَتِ کُنْ!« پیامبر(ص) شروع به صحبت کرد تا او خوابش برد. با لطفی هم که داشت، او را بیدار نکرد، تا اینکه آفتاب بالا آمد. حضرت برای اینکه او صورتش آزرده نشود، خود را سایه‌بانش قرار داد. این سخنها افسانه نیست، در آن زمان کسی انتظار چنین رفتاری از ایشان نداشت.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در تمام رفتارهایش مدارا با مردم را مد نظر داشت: در لباس پوشیدن، غذا خوردن، پذیرایی از آنها، استعمال عطر، ... در همه این موارد رعایت حال مردم مورد نظر بود. ابو ایوب انصاری می‌گوید: وقتی پیامبر(ص) وارد مدینه شد، مردم به استقبال آمدند و خیلی علاقه داشتند که آن حضرت به خانه آنها بیایند؛ لذا هر کدام شتر ایشان را به طرف منزل خود می‌کشید. فرمود: «خلوا سبیل الناقه فإنها مأموره؛ 16 این شتر را رها کنید، او مأمور است» و می‌داند به کجا برود؛ هر جا که رفت، من آنجا پیاده می‌شوم. شتر جلوی درب خانه من توقف کرد و نشست. ابو ایوب از فقیرترین مسلمانان مدینه بود. بار حضرت را به داخل منزل بردند و خودشان را می‌خواستند به جای دیگر ببرند؛ اما ایشان فرمود: «المرء مع رحله؛ 17 هر کسی با بارش». من بارم در خانه ابوایوب است، پس خودم نیز در آنجا مستقر می‌شوم. ابوایوب می‌گوید: عرض کردم: ما دو اتاق داریم، یکی پایین و یکی بالا، شما پایین زندگی می‌کنید یا بالا؟ فرمود: «چون مردم برای دیدن من، رفت و آمد می‌کنند، پایین زندگی می‌کنم».

ابو ایوب می‌گوید: هر روز برای ایشان غذا درست می‌کردیم و می‌بردیم و وقتی ایشان غذا را تمام می‌کردند، ما ظرف را برمی‌داشتیم و تبرکاً در آن غذا می‌خوردیم. يك روز طبق معمول که رفتیم ظرف را ببیاوریم، دیدیم ایشان به غذا دست نزده‌اند. عرض کردیم: ««چرا میل نکردید؟» فرمود: ««در غذا سیر است و من نباید سیر و پیاز و تره بخورم. شما را منع نمی‌کنم؛ ولی من نباید از آنها بخورم.» پیامبر اکرم(ص) 1400 سال قبل که اصلاً فرهنگ عمومی در این حد نبود، این مسایل را رعایت می‌کرد. حالا آقای که می‌آید در محراب با من صحبت کند، تا دهانش را باز می‌کند، بوی سر فضا، محراب را بر می‌کند!

روزی شخصی خدمت امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: ««من می‌خواهم فردا خدمتتان برسم.» فرمودند: ««من بیرون مدینه با شما قرار می‌گذارم.» پرسید: ««چرا بیرون مدینه؟» فرمود: ««فردا می‌خواهم سیر بخورم و نمی‌خواهم بین مردم باشم.» واضح است انسان که سیر می‌خورد، هر کسی از بوی آن خوشش نمی‌آید. پیامبر صلی الله علیه وآله يك سوم هزینه زندگی‌شان را صرف عطریات می‌کردند؛ لذا از هر کوچه‌ای رد می‌شدند، بوی عطر در آن کوچه می‌پیچید و همه می‌فهمیدند که ایشان از آنجا رد شده است. 18

من و شما امروز دور یکدیگر نشسته‌ایم و حرف از مدارا می‌زنیم و شاید به نظرمان نیز ساده بیاید؛ اما مهم این است که خود را در فضای آن روزگار قرار دهیم؛ روزگاری که مردم الگوها و ملاکهای ذهنی‌شان با امروز بسیار متفاوت بود. در این فضا اگر کسی صحبت از رفق و مدارا کند و خودش به بهترین صورت آن را اجرا نماید، نهایت انسانیت و کمال ایمان است. پیامبر اسلام(ص) وظیفه مدارا با مردم را نه فقط در قبال مسلمانان اجرا می‌کرد، بلکه در مقابل کفار و غیر مسلمانان نیز آن را به خوبی عمل می‌نمود.

پی نوشتها:

1. اصول الکافی، جلد 2، صفحه 241. 2. سوره مؤمنون، آیه 101.
3. بحار الانوار، ج 67، ص 161. 4. عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 53.
5. اصول الکافی، ج 3، ص 183. 6. سوره فجر، آیه 14.
7. بخشی از دعای جوشن کبیر.
8. حاج محمد حسین خان مروی در طی سالهای 1228 تا 1232 ش مدرسه علمیه مروی را بنا نهاد.

9. سوره هود، آیه 46.

10. قال الصادق عليه السلام: «لا يطلع صديقك من سرّك إلا على ما لو اطلع عليه عدوك، لم يضرك فإن الصديق ربما كان عدوا. تفصیل وسائل الشیعه، ج 12، ص 147.

11. غررالحکم و درر الکلم، حدیث 7415.

12. نهج البلاغه، حکمت 40. 13. سوره قلم، آیه 4.

14. اصول الکافی، ج 2، ص 117. 15. سوره آل عمران، آیه 159.

16. اصول الکافی، ج 8، ص 338. 17. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص 67.

18. رک: مکارم الأخلاق، ج 1، ص 67.